

بسمه تعالی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آلہ الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«السلام علیک یا ابا عبدالله و علی ارواح التي حلت بفنائک علیک مٹا سلام الله ابدًا ما بقینا و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منا لزیارتکم السلام علی الحسین و علی ابن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین»

«یا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزاً عظیماً.»

«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك. اللهم العن الاصابة التي جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله. اللهم العنهم جميعاً.»

راه سوم برای زوال تنافی بدوی: تنزیل (1:05)

بحث در تنزیل بود. این بحث هم دارای مقاماتی است.

مقام اول: تعریف تنزیل

مقام اول در تعریف تنزیل و فرق بین او و حکومت و تشبیه بود.

تنزیل را ممکن است این چنین تعریف کنیم:

«هو أن يكون الدلیل مُتَرَلًّا لشيءٍ منزلة آخر. او يكون احد الدلیلین مُتَرَلًّا لشيءٍ منزلة شيءٍ من الدلیل الآخر مرتبطاً به لبيان ترتيب الأثر محضاً او سلب الأثر محضاً او كليهما.»

حالا توضیح این مطلب:

گاهی هست که دلیلی متکفل تنزیل یک امری است به منزله‌ی امر آخر که به آن امر آخر می‌گویم مُتَرَلُّ علیه و به آن چیزی که دارد تنزل می‌شود به منزله‌ی او، می‌گویم مُتَرَلُّ. هر تنزیلی متقوم است به مُتَرَلُّ علیه و مُتَرَلُّ. و قهراً به یک مُتَرَلُّ که او هم این کار را انجام بدهد.

خب این تنزیل که انجام می‌شود، گاهی فقط یک طرف، دلیل است و طرفی آخر دلیل نیست بلکه یک امر تکوینی و واقعی است. مثلاً قطع یک امر واقعی و تکوینی است و یک اثر عقلی هم دارد و آن طریقت است بنابراین که تسامحاً به آن بگویم و الا طریقت عین ذاتش است. اما منجزیت و معذرت از آثار عقلی قطع است. حالا اگر یک دلیلی آمد و گفت: «الامارة بمنزلة القطع». اماره همانند قطع است. یعنی شارع به این ادبیات می‌خواهد بگوید: همان کاری که قطع انجام می‌دهد به حسب حکم عقل که تعذیر و تنجیز باشد، در پیش من اماره هم همان کارها را انجام می‌دهد منتها این جا به جعل من است.

در مقام بیان این جور بیان می‌کند: «الامارة بمنزلة القطع تنجيزاً و تعذيراً» که این جا ما یک دلیل بیشتر نداریم چون آن طرف ما قطع است که آن دلیل نیست بلکه یک واقعیت خارجی است که دارای آثار عقلی است. فلذا گفتیم: «ان يكون الدليل» برای این که این موارد را شامل بشود.

«او یكون احد الدليلين»، برای مواردی است که دلیل دیگری مطلبی گفته و بر موضوعی، حکمی را بار کرده و این دلیل می‌آید شیئی را به منزله آن می‌کند. مثل اینکه در ادله‌ای برای ماء جاری احکامی بیان شده، «اغسله فی المِرْكَنِ مَرَّتَيْنِ و فی الجاری مرّةً واحدةً». روایت فرموده است ثوبٍ متنجس به بول را در مِرْكَن و طشت دو بار بشور اما در جاری مرّةً واحدة. خب این یک دلیلی است که این مطلب در آن بیان شده. حالا روایت دیگری می‌آید و می‌گوید «ماءُ الحمام بمنزلة الماءِ الجاری». روایت داوود بن سرحان در ماء حمام تعبیرش همین است. «ماءُ الحمام بمنزلة الماءِ الجاری». در این جا احد الدليلين که این روایت داوود بن سرحان باشد، ماء حمام را تنزیل می‌کند به منزله ماء جاری.

خب حالا این که تنزیل می‌کند، تارةً برای خاطر این است که می‌خواهد آن اثرِ مَنْزَلُ علیه را بار کند بر مَنْزَل، مثل همین مثال یا آن مثال قبلی. در آن جا اثر تعذیر و تنجیز برای قطع بود و می‌خواهد بگوید آن اثر را من در این جعل کردم. پس تنزیل انجام شده به داعی ترتیب اثر محضاً. یا در این جا می‌خواهد بگوید آن اثری را که من برای ماء الجاری وضع کردم که شستن با او مرّةً واحدة کفایت می‌کند، ماء الحمام هم همین جوره. البته حالا محل کلام است که در ماء حمام این تنزیل ناظر به همین است و همین را می‌شود اخذ کرد یا نمی‌شود؟ بزرگانی گفتند بله، مفاد همین است. و ماء حمام ولو جاری نیست ولیکن شارع در این جا حکم همان ماء جاری را به آن داده تسهیلاً للأمر. خب پس در ماء حمام هم اگر بخواهد لباس متنجس به بول را بشورد، یک بار کفایت می‌کند چون مثل جاری است.

و تارةً تنزیل برای سلب حکم است محضاً. یعنی می‌خواهد بگوید این حکمی که در آن جا هست، در این نیست. یا همان طور که در مَنْزَلُ علیه حکمی وجود ندارد، در این مَنْزَل هم حکم وجود ندارد. مثل این که در عرف گفته می‌شود: آمدن فلانی به منزله نیامدنش است. یعنی همان طور که نیامدنش اثری ندارد، آمدنش هم اثری ندارد. پس تنزیل می‌شود برای سلب حکم محضاً. می‌خواهند بگویند آن اثر در این جا نیست.

گاهی هم هست تنزیل می‌شود برای هر دو مطلب. هم می‌خواهد بگوید اثری بار می‌شود و هم می‌خواهد بگوید اثری بار نمی‌شود. مثل همین روایت معروف «عمدُ الصبی خطأً». خب در فقه الحدیث این حدیث شریف، معركة الآراء است.

خب یک نظر این است که «عمد الصبی خطأً»، می‌خواهد بگوید: خطأً چطور بی‌فایده است و بی‌اثر است، عمد صبی هم همین جوره. چطور اگر یک کسی یک معامله‌ای را از روی خطأ انجام بدهد، یک چیزی را از روی خطأ انشاء کند، مثلاً می‌خواست بگوید: «هند طالق»، اشتباهاً گفت: «زوّجْتُ هند را به عمرو». همیشه کارش خواندن عقد بوده و حالا یک دفعه می‌خواهد طلاق بخواند، اشتباهاً آن جوری می‌گوید. خب این خطاء است، این، انشاء خطائی است که لا اثر له. مرحوم امام رضوان الله علیه این جور استظهار کردند. فرمودند عمد الصبی خطأً می‌خواهد همین را بگوید. یعنی کار عمدی صبی، مثل کار خطایی است. کار خطا اثر ندارد، این هم اثر ندارد. اگر حدیث را این جور معنا کردیم، مثال می‌شود برای دوم، یعنی این تنزیل، برای سلب الاثر است. «عمد الصبی بمنزلة

الخطأ»، برای سلب اثر است.

بعضی گفتند که این حدیث شریف می‌خواهد بگوید آن آثاری را که برای خطای مکلفین، بالغین است دارد، نه آثاری که برای عمدشان است، عمد صبی همان آثار خطایی را دارد. عمد صبی آثار عمد را ندارد ولی آثار خطایی را دارد. فقط ناظر به این حیث است. خب این هم مثال برای اول می‌شود یعنی این تنزیل، برای تواجد الاثر است.

اما یک نظر هم این است که دو کار می‌خواهد بکند. «عمد الصبی خطأ» یعنی آثار عمد را ندارد ولی آثار خطأ را دارد. پس بنابراین هم ناظر است به تواجد الاثر و هم سلب الاثر، کلاهما. خب حالا این حدیث را در فقه باید بحث بشود که کدام یک از این‌ها را می‌خواهد بفرماید.

سوال: ...

جواب: «عمد الصبی خطأ» را گفتند تنزیل است. عرض کردیم آقایان معمولاً باب تنزیل و حکومت را جدا نکردند و الا این باب تنزیل می‌دانند و همین جاها هم کلمه تنزیل گفتند. مسلم تنزیل است. حالا ما کلمه «بمنزله» هم آوردیم برای این که آن تنزیل صریح باشد. لازم نیست در تنزیل حتماً واژه «منزله» به کار برده بشود بلکه یا برده بشود و یا این که اگر برده نشود ولی روشن است که دارد این را نازل به منزله‌ی آن می‌کند.

سوال: ...

جواب: اشکال ندارد. گاهی هم سلب الاثر می‌خواهد بکند مثل مثالی که همین جا زدیم. گفتیم مرحوم امام فرموده عمد الصبی خطأ می‌خواهد بگوید همان طور که خطا اثر ندارد، انشایی خطایی بی‌اثر است، عمد صبی هم بی‌اثر است. یعنی اگر انشاء هم بیاید بکند، چّد هم داشته باشد، قصد هم داشته باشد، اثر ندارد. یا می‌گویند آمدن این آدم، به منزله نیامدنش است. یعنی همان طور که نیامدنش هیچ اثری بر آن مترتب نبود، آمدنش هم همین جوره. بنابراین، این تصور دارد که گاهی برای بیان وجود اثر است، و گاهی برای بیان عدم اثر است، و گاهی هم ناظر به هر دو است و هر دو را می‌خواهد بگوید.

سوال: ...

جواب: پس این عمد وقتی مثل آن است دو تا مدلول پیدا می‌کند. یکی این که آثار عمد را که ندارد و دوم این که آثار خطأ را دارد.

سوال: ...

جواب: پس این تنزیل به قصد بیان هر دو امر است. یعنی متکلم که این تنزیل را می‌کند، می‌خواهد با این تنزیل دو چیز را به مخاطبش منتقل کند. یکی این که حواست باشد آن آثار عمد در این جا نیست و آثار خطاء هست. پس فقط نمی‌خواهد بگوید آثار عمد نیست و مثل خطاء بی‌اثر است بلکه علاوه بر آن می‌خواهد بگوید آثار خطاء هم هست. بنابراین اگر مثلاً قتل کرده، دیه باید بدهد ولی قصاص نمی‌شود که قصاص، اثر عمد است.

خب این تعریفی است که ممکن است ارائه شود.

خصوصیات تنزیل: (12:14)

حالا در این جا به اموری باید توجه بکنیم توضیحاً للتنزیل و خصوصیاتى که ممکن است تنزیل داشته باشد.

اول:

مطلب اول این است که در باب تنزیل وقتی چیزی نازل منزله‌ی امر آخر قرار می‌گیرد به خصوص وقتی که دو دلیل باشد، که وقتی دو دلیل باشد در بحث ما می‌گنجد از باب این که ما داریم احوال الأدلة بعضها مع بعض را بیان می‌کنیم. اما باب تنزیل اعم است از این که دلیلی با دلیلی باشد، و یا دلیلی با غیر دلیل باشد. دائره‌اش اوسع است. حالا وقتی که دو دلیل داریم خب آن دلیل منزلّ علیه دارای موضوع است، محمول است، حکم است، متعلق حکم است، ما یتقدم علی الحكم است که مصالح و مفاسد باشد. ما یتأخر عن الحكم است که امتثال و عصیان و این‌ها باشد. این‌ها وجود دارد. در حکومت همان طور که مرحوم امام توضیح دادند، حاکم گاهی ممکن است ناظر به عقد الوضع باشد و گاهی ممکن است ناظر به عقد الحمل باشد. و گاهی ممکن است ناظر به متعلق باشد. و گاهی ممکن است ناظر به نسبت باشد. و گاهی ممکن است ناظر به مرتبه قبل الحكم باشد یعنی مرتبه مصالح و مفاسد باشد. و گاهی ممکن است ناظر به مرحله بعد الحكم باشد. تنزیل هم همین جور است. تنزیل هم گاهی تنزیل می‌کند شیء را به منزله‌ی موضوع دلیل آخر مثل همین مثالی که زدیم. در روایت داوود بن سرحان، ایشان ماء الحمام را تنزیل کرد به منزله ماء جاری که موضوع آن دلیل است. پس موضوعی را تنزیل می‌کند به منزله موضوع دلیل آخر. گاهی ممکن است دلیلی تنزیل کند امری را به منزله متعلق دلیل آخر. مثلاً گفته که «صلّ رحمک» گفته: صله رحم کن. در این جا ما یک حکم داریم که وجوب است و یک متعلق این وجوب داریم که صله باشد. بعد یک روایت دیگر می‌گوید که همان سلام کردن هم به منزله صله هست. سلام بکنیم به منزله صله هست. نامه‌ای برای او بنویسیم به منزله صله است. از دیگران احوالش را بپرسیم به منزله صله است. خب این دارد نازل می‌کند چیزی را به منزله متعلق آن. گاهی هم هست که نازل می‌کند به منزله محمول. مثلاً گفته «الفرقیه له الولاية». ولایت را حمل دارد می‌کند بر فقیه. بعد یک چیز دیگر را تنزیل می‌کند به منزله ولایت. می‌گوید این هم به منزله ولایت است. یعنی همان طور که ولایت بر او ثابت است، این هم ثابت است. گاهی هست که به مایتقدم علی الحكم تنزیل می‌کند. مثلاً یک چیزی را واجب کرده به خاطر یک مصلحتی و بیان کرده که مصلحتش چیست. بعد می‌آید می‌گوید این کار هم مصلحتش به منزله مصلحت آن است. با این ادبیات می‌خواهد بفهماند این هم واجب است. آن جا را واجب کرده و گفته به خاطر این مصلحت و یا حرام کرده و گفته به خاطر فلان مفسده. و بعد یک عمل دیگری را که غیر موضوع آن هست می‌گوید این هم مفسده‌اش به منزله مفسده آن است. و یا این هم مصلحتش به منزله مصلحت آن است. در این جا در این تنزیل، تنزیل به مرتبه متقدم دارد می‌کند اما برای این است که می‌خواهد بگوید همان حکمی که آن جا هست، قهراً این جا هم هست.

سوال: ...

جواب: بله دیگر. می‌گوید مصلحت این کار به منزله مصلحت آن کار است. پس حالا که مصلحت آن کار موجب ایجاب من شد، در این جا هم قهراً می‌شود. یا مفسده این عمل به منزله مفسده آن عملی است که گفتم حرام است. می‌گوید: مفسده‌ی فقاع به منزله مفسده‌ی خمر است. خب خمر را حرام کرده پس با این لسان می‌خواهد بگوید این هم همان جور است. پس این هم حرام است. یک وقت می‌آید می‌گوید: «الفقاع بمنزله الخمر» که تنزیل می‌کند به منزله موضوع. یک وقت می‌آید می‌گوید: «مفسده فقاع به منزله مفسده خمر است». با این ادبیات بیان می‌کند. این هم یفید همان فایده را ولی وقتی نگاه می‌کنیم به دلیل آخر، می‌بینیم نه به منزله موضوع کرده، نه به منزله محمول کرده، نه به منزله نسبت کرده، نه به منزله متعلق کرده. به کجا تنزیل کار کرده؟ تنزیل کرده به منزله ما یتقدم علی الحكم که مصالح و مفاسد باشد. البته مصلحت این را تنزیل کرده به منزله مصلحت آن.

و اما گاهی متأخر است. تنزیل می‌کند به منزله متأخر. مثلاً فرموده است که اگر کسی روزه شهر رمضانش قضا شد و تا رمضان آخر به جا نیاورد، باید برای هر روز یک مدّ کفاره بدهد. و بعد بیاید بگوید که «اتیان الاستغفار بمنزله اتیان یا اعطاء المدّ». بگوید اگر کسی هم استغفار بکند به منزله اتیان مدّ است. در این جا این عمل را نازل کرده به منزله امثال آن دلیل دیگر که اعطاء المدّ باشد. اعطاء المدّ، امثال آن دلیل است. ادبیاتی که به کار گرفته این است. این استغفار خارجی را تنزیل کرده به منزله آن اعطاء خارجی مدّ که این اعطاء خارجی، امثال آن است. خب این هم ممکن است و این هم یک ادبیاتی است که در عرف به کار گرفته می‌شود برای افهام این مقاصد و در شرع هم می‌تواند این‌ها به کار گرفته بشود.

سوال: بدون این که در رتبه ثانیه که متعلق حکم مولی است تنزیلی بکنند این صحیح در مقام اتیان و امثال آن یک تنزیلی بکند.

جواب: بله چه اشکالی دارد.

سوال: ...

جواب: نه نه. مثل ادله فراغ. «بلی قد رکعت» یعنی تو رکوع کردی. با این ادبیات می‌خواهد بگوید نماز صحیح است. حالا که از نماز فارغ می‌شوی و شک می‌کنی، بلی قد رکعت. پس این ادبیات‌هایی است که شارع به کار می‌برد مثل عرف که به کار می‌برند و این هیچ اشکالی هم ندارد. و رزقنا الله قَهَمَ کلام الشارع. فقیه باید عرفیاتش خیلی خوب باشد. و اگر علوم عقلی و علوم دیگری را می‌آموزد، باید آن عرفیتش را تحت الشاع قرار ندهد و الا فقهش خراب می‌شود کما این که فقیه به فهم عرفی بخواهد برود در علوم برهانی، آن جا را خراب می‌کند. هر جا مرز خودش را دارد و قواعد خودش را دارد.

دوم: (24:26)

مطلب دوم این است که اثر می‌تواند اثر شرعی باشد، و می‌تواند اثر عقلی باشد، و می‌تواند اثر عقلایی باشد. البته شارع وقتی دارد تنزیل می‌کند برای ترتب اثر، قهراً آن اثری که شارع می‌کند شرعی خواهد بود و مجعول خودش خواهد بود، اما آن اثری که مسابخ این است و حالا می‌خواهد با این ادبیات بگوید شبیه او، مثل او، مانند او، در این جا

من جعل کردم، یعنی آن اثری که منزلٌ علیه دارد و می‌خواهد آن را در این جا به قانونی بیاورد، تارّه آن اثر در آن جا شرعی است و در این جا هم شرعی است مثل همین مثالی که گفتیم. «ماء الحمام بمنزلة الماء جاری». حکم ماء جاری یک حکم شرعی است که «اغسله فی جاری مرّة» باشد و در این جا هم می‌خواهد بگوید همان حکم شرعی را من جعل کردم. تارّه آن اثر در آن جا حکم عقلی است مثل مثال قطع. خب تنجیز و تعذیر حکم عقلی است، یا به تعبیر درست مُدرک عقلی است و می‌خواهد بگوید شبیه و نظیر همان را من در اماره جعل کردم. تارّه آن اثر در آن جا یک حکم عقلایی است مثل همین تعذیر و تجیز بنابر مسلک مثل مرحوم محقق اصفهانی که ایشان می‌فرماید این‌ها آثار عقلایی است و جزء قضایای مشهوره است. یا احکام عقلایی دیگر مثل برائت عقلایی بنابر مسلک مرحوم محقق شهید صدر که ایشان برائت عقلی را قبول ندارد ولی برائت عقلایی را می‌گویند درست هست. عقلاً حق الطاعة هست، ولی عقلاً برائت است. خب می‌خواهد آن اثر عقلایی را در این جا پیاده کند. این هم روشن است که اشکالی ندارد. فلذا ما در تعریف گفتیم: «آن اثر» و حالا آن اثر، سواءً این که عقلی باشد یا شرعی باشد یا عقلایی باشد.

سوم: (28:53)

مطلب بعد این است که معمولاً تنزیل برای این است که آثار منزلٌ علیه را بر منزل مرتب کنند. داعی بر تنزیل بیان ترتب آثار منزلٌ علیه است بر منزل، مثل این مثال‌هایی که زدیم. معمولاً این جوری است. اما آیا می‌شود برعکس بشود؟ تنزیل انجام بشود برای این که اثر منزل را بخواهند بگویند بر منزلٌ علیه بار می‌شود. آیا این می‌شود یا نمی‌شود؟ یا این که گاهی مثل ورود من الجانبین، تنزیل من الجانبینی باشد یعنی دو مقصوده باشد. می‌خواهند با یک تنزیل بگویند آثار منزلٌ علیه بر منزل بار می‌شود و آثار منزل بر منزلٌ علیه بار می‌شود. آیا این می‌شود یا نمی‌شود؟

مرحوم امام قدس سره یک عبارتی در بیع دارند که ممکن است کسی بدو از عبارت ایشان استفاده کند که بله همه این‌ها می‌شود. ایشان در ذیل همین حدیث شریف «عمد الصبی خطاء» که فرمایشات بزرگان را نقل می‌فرمایند و نقد می‌کنند، می‌فرمایند:

«نعم لابد فی التنزیل من اثر

حالا این «لابد فی التنزیل من اثر»، معنایش چیست؟ یعنی لابد فی التنزیل من فائده؟ یا نه باید حتماً اثر باشد؟ حالا با توجه به این که اثر به چه معنا می‌باشد، بقیه عبارت را بخوانیم تا ببینیم این اثر معنایش چیست.

لابد فی التنزیل من اثر إما فی المنزل او المنزل علیه، او فیهما. فقد یکون للفعل الخطأیی اثر.

فعل خطایی چیست؟ منزلٌ علیه است.

و فی العمدی اثر آخر.

که این، منزل است. «عمد الصبی بمنزلة الخطاء».

و قد يكون في العمدي اثر

که منزل است

دون الخطأى او العكس و فى جميعها يصح التنزيل.

در همه این موارد تنزیل درسته.

و اثره ثبوت الاثر تارة و سلبه أخرى، و ثبوت و سلب ثالثه. [1]

اثر این تنزیل، تارة ثبوت الاثر است و أخرى سلب الاثر است که ما تعبیر می‌کردیم به ثبوت الاثر محضاً و سلب الاثر محضاً و گاهی هم کلاهما است.

خب حالا این جا ایشان فرمود که تارة اثر، سلب الاثر است. و در آن جا فرمود که «لا بد فى التنزل من اثر». جمع بین این دو کلام چیست؟

اگر بخواهیم بگوییم مقصود از «اثر»، فایده است، با این تشقیق شقوقشان جور در نمی‌آید. «نعم لابد فى التنزل من اثر إما فى المنزل و إما فى المنزل علیه». بنابراین نباید «اثر» را به فایده معنا کرد. باید گفت که مقصود این است که یک اثری مورد نظر باشد، نه این که حتماً یک اثری مترتب بشود. در تنزیل ما یک اثری را باید مورد نظر بگیریم، حالا یا اثباتش را و یا سلبش را. به لحاظ یک اثری تنزیل انجام می‌گیرد، حالا إما اثبات آن اثر و یا سلب آن اثر. خب کسی ممکن است از عبارت مرحوم امام استفاده کند که ایشان می‌فرماید می‌شود این جورى هم که اثر برای منزل باشد و تنزیل می‌کنند برای این که بگویند این اثر در آن منزل علیه هم هست ولو رایج‌تر و غالب این جورى است که اثر منزل علیه را بر منزل بخواهند بار کنند اما این هم هست که گاهی می‌خواهند بگویند این اثر منزل در آن جا وجود دارد. مثلاً منزل علیه آثار فراوانی دارد اما یک اثری در آن هست که آن اثر خیلی روشن نیست و مغفول عنه است اما در منزل آن اثر روشن است. حالا می‌آیند می‌گویند این الف به منزله ب است. این الف به منزله ب است یعنی همان اثری که در الف سراغ دارید، در ب که الف به منزله‌ی او است، حتماً وجود دارد. چون این الف به منزله آن ب است پس به اولویت این اثر باید در آن ب هم وجود داشته باشد. این ممکن است. حالا آیا مثالی در شرع داریم برای این؟ حالا این احتیاج به تتبع دارد. در روایات و این‌ها باید ببینیم چنین مثالی در شرع وجود دارد یا نه. اما اشکالی ندارد که گاهی بخواهند اثر منزل را بر منزل علیه حمل بکنند و گاهی هم قهراً هر دو جانب است. اثر منزل علیه را برای منزل و اثر منزل را برای منزل علیه حمل بکنند. پس از نظر تصویری و تعقلی اشکالی ندارد که تنزیل به منظور ترتب اثر منزل بر منزل علیه باشد. ولو این که این غالب نیست و موارد کمتر و نادری دارد.

خب تا این جا تقریباً تعریف تنزیل و اموری که در بصیرت ما نسبت به تنزیل مؤثر بود، بیان شد.

تفاوت تنزیل با حکومت: (36:05)

حالا افتراق تنزیل با حکومت در چیست؟ آیا واقعاً دو باب هستند یا تنزیل حصه‌ای از حکومت است و مصداقی از حکومت است همان طور که مرحوم محقق شهید صدر

فرمود که حکومت گاهی تفصیلی است، و گاهی تنزیلی است، و گاهی مضمونی است. این تنزیل مصداقی از آن است. یا این که نه، بین حکومت و تنزیل عموم و خصوص من وجه است؟ در جایی حکومت هست ولی تنزیل نیست مثل آن دو قسمی که ایشان فرمودند. و گاهی تنزیل است ولی حکومت اصلاً نیست. و گاهی هم ممکن است هم تنزیل باشد و هم حکومت باشد.

در باب حکومت ما یک عنصر داشتیم که معمول بزرگان هم فرموده بودند ولو بعضی‌ها هم قائل نبودند، و آن این بود که در باب حکومت لازم است حاکم ناظر به محکوم باشد و بخواهد جهتی از جهات محکوم را - موضوعش، محمولش، نسبتش و ... - توضیح بدهد، تبیین کند. در حکومت این قید مأخوذ است. اما در تنزیل چنین قیدی مأخوذ نیست. اگر می‌گوید: «الامارة بمنزلة القطع»، نمی‌خواهد چیزی راجع به قطع توضیح بدهد. نه موضوعش را، نه محمولش را، نه چیز دیگری را، نمی‌خواهد توضیح بدهد. پس بنابراین چون این عنصر را ما در حکومت قائلیم پس این خودش می‌شود ما به الافتراق حکومت و تنزیل.

ان شاء الله بقیه مباحث و مطالب مربوط به این فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.